



## انتشار مجموعه داستانی از علیرضا بهنام

مجموعه داستان «مارپیچ سیاه» نوشته علیرضا بهنام منتشر شد. این شاعر و نویسنده در این باره بیان کرد: مارپیچ سیاه، دومین مجموعه داستانی است که از من منتشر می‌شود. مجموعه قبلی با عنوان «حلقه‌ای که ما بودیم» در سال ۹۴ توسط انتشارات امرو منتشر شده‌بود. این مجموعه مشتعل بر هشت داستان کوتاه است که در فاصله سال‌های ۹۴ تا ۹۸ نوشته‌ام. مارپیچ سیاه با قیمت ۱۳ هزار تومان توسط نشر سیب سرخ منتشر شده‌است. / ایسنا



## جایزه «ابوالحسن نجفی» فراخوان داد

فراخوان چهارمین دوره جایزه «ابوالحسن نجفی» منتشر شد. این جایزه به منظور پاسداشت یاد استاد نجفی در عرصه ترجمه و تشویق مترجمان در اعتلای زبان فارسی برگزار می‌شود. مرکز فرهنگی شهرکتاب مراسم چهارمین دوره جایزه ابوالحسن نجفی را در بهمن امسال برگزار می‌کند و از بهترین ترجمه رمان و مجموعه داستان کوتاهی که سال ۱۳۹۸ منتشر شده، با اهدای جایزه و نشان ابوالحسن نجفی تجلیل می‌کند. / جام‌چم‌دیلی



## ماجرا

## این گاو کجاست تا او را بکشم؟

مالیخولیا علتی است که اطبا در معالجت او فرومانند. یکی از بزرگان آل بویه را مالیخولیا پدید آمد و او را در این علت چنان صورت بست که او گاو شده‌است. همه روز بانگ همی‌کرد و این‌وآن را همی‌گفت که «مرا بکشید که از گوشت من خوراک نیکو آید.» تا کار به درجه‌ای بکشید که هیچ نخورد و روزها برآمد و اطبا در معالجت او عاجز آمدند. خواجه ابوعلی سینا را خواندند تا آن جوان را علاج کند و خواجه قبول کرد. پس گفت: «آن جوان را بشارت دهید که قصاب همی‌آید تا تو را بکشد.» و به آن جوان گفتند. او شادی همی‌کرد. خواجه با جماعتی بر در سرای بیمار آمد و با دو نفر به درون سرای رفت و کاردی به دست گرفته، گفت: «این گاو کجاست تا او را بکشم؟» آن جوان هم چو گاو بانگی کرد، یعنی اینجاست. خواجه گفت: «به میان سرای آریدش و دست و پای او را ببندید و فروافکنید!» بیمار چون آن شنید بدوید و به میان سرای آمد و بر پهلوی راست خفت؛ و پای او سخت بیستند. پس خواجه ابوعلی بیامد و کارد بر کارد مالید و فرونشست و دست بر پهلوی او نهاد چنان‌که عادت قصابان بود. پس گفت: «این چه گاو لاغری است! این را نشاید کشتن، علف دهیدش تا فربه شود.» و برخاست و بیرون آمد و مردم را گفت که: «دست و پای او بکشایند و خوردنی آنچه فرمایم پیش او برید و او را گویند؛ بخور تا زود فربه شوی.» چنان کردند که خواجه گفت. خوردنی پیش او بردند و او همی خورد و بعد از آن هر چه خواجه فرمودی بدو دادندی و گفتند که «نیک بخور!» که این گاو را نیک فربه کند.» او بشنودی و بخوردی بر آن امید که فربه شود تا او را بکشند. پس اطبا دست به معالجت او برگزاشتند چنان‌که خواجه ابوعلی می‌فرمود. یک ماه را به صلاح آمد و صحت یافت و همه اهل خرد دانند که این چنین معالجت نتوان کرد الا به فضلی کامل و علمی تمام و حدسی راست.

از چهارمقاله نظامی عروضی، سده ششم هجری با اندکی ساده‌سازی

## پس از ماجرا

به بهانه انتشار «شاید برگردم» نوشته پژند سلیمانی

## آرزوها و داستان‌ها، گمشده‌های مشترک

مدتی همین است.

سلیمانی توضیح می‌دهد: اگر بخواهم از ذهنیتم بگویم و آنچه قصد اعمالش را داشتم، باید در جایگاهی نه به‌عنوان نویسنده صرف بلکه شاید

به‌عنوان ترکیبی از نویسنده و مخاطب از این رمان

حرف بزنم. گمان می‌کنم بسیاری از نویسنده‌ها،

ابتدای نوشتن اهمیتی به سبکی که می‌خواهند در نوشته‌شان اعمال کنند، نمی‌دهند. گاهی

شخصیت‌ها و داستان به مسیری می‌رود که بعد از خوانش دوباره می‌بینی ناخودآگاه سراغ یک

سبک خاص رفته‌ای و درگیر چیزی شده‌ای

که در پی‌رنگ تعریف نشده بوده است.

«شاید برگردم» در بافت کلی نمونه بازی

از تمپوی نامنظم، بیشتر چندصدایی

و کمتر تک‌صدایی باختین است.

نویسنده کتاب در این باره می‌گوید:

البته نمی‌شود هیچ متنی را به‌طور

مطلق چندصدایی یا تک‌صدایی

دانست، چراکه در شکل‌گیری هر

داستان، عناصر هر دو به کار رفته

می‌شوند و فقط غلبه عناصر یکی،

سبب سنگینی کفه آن و لذا اطلاق آن

به متن می‌شود. در هر داستانی ارتباط

و تبادل میان تک‌گویی و گفت‌وگو

(خود و دیگری) وجود دارد. رمان «شاید

برگردم» هم از این قاعده مستثنا نیست

و البته در این رمان خواننده با این تغییر



مسعود ربّرب

روزنامه‌نگار

رویا، دختر جوان نویسنده‌ای که درگیر نوشتن

داستانی براساس تجربه زیستی‌اش است، با

نویسنده باتجربه‌ای به نام غزاله آشنا می‌شود و از او

برای نوشتن داستانش کمک می‌گیرد. در حین این

مراودات متوجه تجربه‌های مشترکی که هر دو در از

دست دادن و گم شدن دارند، می‌شود و وجوه

اشتراک داستان زندگی‌شان سبب پیدا کردن

شخصیت‌های مشترک می‌شود. این درگیری

سبب می‌شود داستان غزاله و رویا درهم‌تنیده شود. رمان «شاید برگردم»

نوشته پژند سلیمانی، روایت دوزن است که همراه هم و شانه‌به‌شانه

هم‌داستانی روایت می‌کنند و کم‌کم هر کدام‌شان می‌شوند داستان آن یکی؛

داستانی که نمی‌شود مرزی میان خیال و واقعیتش کشید. داستانی که هر

دو شخصیت اصلی، رویا و غزاله همراه با هر چه دارند و حتی واژه‌ها و شیوه

روایت درش گم می‌شوند.

نویسنده کتاب درباره آن به خبرنگار جام جم می‌گوید: «شاید برگردم»

داستان دوزن نویسنده است در دل یک شهر باتجربه شهرهایی دیگر و

سایه‌هایی آشنا. داستانی که به‌سادگی می‌تواند موضوع هرکدام ما باشد.

مایه که به سایه‌ها و قصه‌های درون‌شان باور داریم.

سلیمانی در پاسخ به این‌که مخاطب داستان او کیست، می‌گوید: ابتدای

رمان نوشته‌ام «تقدیم به لنگه دستکش گم‌شده‌ام در نویکلن، محله‌ای

معروف در برلین» و حالا اینجا می‌گویم تقدیم به همه شمایی که گم‌شده‌ای

دارید. خواه این گم‌شده، آرزویی باشد، لنگه دستکشی یا داستانی که هنوز

نوشته نشده است.

او درباره روند نوشتن این رمان می‌گوید: «شاید برگردم» را پنج سال پیش

نوشتیم. بعد از یک وقفه چندساله به بازنویسی‌اش پرداختم. همین‌امر

سبب اعمال برخی نظریات فلسفی و همچنین تغییر شیوه روایت داستان

شد. اما ساختار اصلی داستان همان ماند که بود با این تغییرات نظرگاه و

اضافه و کم کردن دوربین‌های متعددی که شمایل همان غریبه‌ای بود که

در خانه‌ای پا گذاشته و شروع به روایت می‌کند. برخی از این تغییر نظرگاه،

سبب اعمال ایده‌ای شد که در خط اصلی داستان بی‌تأثیر نبود. بنابراین

در بازنویسی این رمان اعمال کردم. به‌نظم خوبی کنار گذاشتن رمان برای

## عجایب

## سد خزران و ازدهای دریا

خزران سدی است، دیواری سنگین، چندین فرسنگ برکشیده، برآورده از میان آب تا بالای

کوه، سدی عظیم که هر کس می‌خواهد که به بالای آن برود، شب می‌تواند رفت.

نماز بخواند و بر آنجا برود و بازآید بی‌گزند. اما اگر به‌روز قصد کند که بر آن برود، ازدهای دریا وی را بنمارد...

از عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات؛ محمد بن محمود بن احمد طوسی، سده ششم با اندکی ساده‌نویسی.

## پریده

## جیغ طوطی‌ها، جیغ دختر

دختر به توده مورچه‌ها نگاه می‌کند که روی جنازه سوسک

در هم می‌لولند. با چوب جارو سوسک را برمی‌گرداند و

هلیش می‌دهد توی باغچه. بعد یکی از مورچه‌ها را بلند

می‌کند و می‌گذارد در دایره سوختگی روی ساعدش.

به‌دیف منظم موزاییک‌های خورشیدی کف حیاط نگاه

می‌کند. به در راهرو نگاه می‌کند که مادرش مثل هرروز

قلقلش کرده.

بعد نگاهش را می‌اندازد روی پنجره‌های خاک‌گرفته

زیرزمین، کبودی روی کمرش تیر می‌کشد. بلند می‌شود که

برود به‌طرف پله‌های بالکن و صدا را که می‌شنود سرش را

به‌طرف آسمان می‌گیرد.

از کتاب «آیا بچه‌های خزانه‌رستگاری می‌شوند؟» نوشته

مهدی اسدزاده، نشر پیدایش

## عطف

## سرطان جن

«سرطان جن» نوشته رامبد خانلری، مجموعه داستانی جذاب در ژانر

وحشت است و همان‌طور که می‌توان از اسمش حدس زد عمدتاً درباره

اجنه و موجودات این‌چنینی و فضا‌های مرتبط با آنها نوشته‌شده است.

یک نقطه قوت اساسی این کتاب در مقایسه با دیگر داستان‌هایی که در

این ژانر از نویسندگان ایرانی خوانده‌ایم و می‌خوانیم، توجه نویسنده به

پلات و معما و تعلیق و کشمکش و جذابیت‌های داستانی ازاین‌دست

به‌ویژه در داستان‌های اول است. اغلب نویسندگان این ژانر در کشورمان

به‌صرف این‌که درباره موجودی همچون جن و عفريت و دوالپا صحبت

می‌کنند، جذابیت این موجودات را برای داستان کافی می‌دانند و درنهایت

به فضا‌سازی هم توجهی نشان می‌دهند، اما درواقع از داستان و ماجرا و

پیچیدگی‌های روایی/معمایی خبری نیست. باین‌حال در داستان‌های اول

این مجموعه مثلاً داستان دائم‌آباد خود ماجرا، داستان، روایت و پیرنگ آن

معمایی، پرکشش و جذاب است و جن بودن بخشی از شخصیت‌ها حتی

به فرع داستان بدل شده است، گرچه این توانمندی در پیرنگ داستان در

همه داستان‌ها به یک اندازه جاری نیست، اما به‌هرحال تمام داستان‌ها

واقعا از «داستان» برخوردارند.

نکته جذاب دیگر، فضاپردازی خوب با کلمات است. در ایران اغلب ژانر

وحشت مخص کودکان شمرده‌شده و حتی گاهی فضای وحشت به

تمسخر گرفته‌شده و بنابراین «درآوردن» این فضا برای مخاطب بزرگسال

کار ساده‌ای نیست و دشواری‌های خاص خود را دارد و رامبد خانلری در

اغلب داستان‌ها به‌خوبی از پس این کار برآمده و برخی فضا‌سازی‌هایش

به‌یادماندنی است.

نکته بعدی زبان داستان‌ها و اشخاص آنهاست که هر راوی، زبان خاص

خود و گاهی حتی هر شخصیت زبان خاص خود را دارد که این هم از مزایای

نویسنده در مقایسه با دیگر نویسندگان این ژانر است که اغلب به

